

مدیر کل پزشکی قانونی خبر داد:

مرگ ۳ نفر بر اثر برق گرفتگی طی سال جاری

۳ نفر طی سال جاری در استان بر اثر برق گرفتگی جان خود را از دست داده اند. مدیرکل پزشکی قانونی خراسان شمالی با اعلام این خبر گفت: طی سال جاری تاکنون ۲ مرد و یک زن در استان بر اثر

برق گرفتگی جان خود را از دست داده اند. دکتر «بابک سلحشور» خاطرنشان کرد: در مدت مشابه سال قبل ۶ نفر در استان جانشان را بر اثر برق گرفتگی از دست دادند که



این آمار حاکی از کاهش ۵۰ درصدی مرگ بر اثر برق گرفتگی در استان است. وی همچنین اظهار داشت : تا پایان آذر ماه امسال ۴۴۳ نفر متوفی برای معاینه به مراکز پزشکی

قانونی استان ارجاع داده شدند که این تعداد تا پایان آذر سال گذشته ۴۰۴ مورد بود. وی تصریح کرد: از مجموع تعداد متوفیان ارجاع داده شده تا پایان آذر امسال، به ترتیب

در بجنورد ۲۱۲ متوفی، در شیروان ۸۲ متوفی، در اسفراین ۶۵ متوفی، در آشنخانه ۴۷ متوفی، در فاروج ۱۹ متوفی، در جاجرم ۱۴ متوفی و در راز ۴ متوفی معاینه شده‌اند.

در راهروی دادگاه خانواده

شعله های کینه و غرور

هر دو پشت به هم و هر کدام روی نیمکتی نشسته اند. دشمنی عجیبی بین آنها موج می زند انگار دشمن خونی همدیگر هستند نه زوجی که تا دیروز به هم عشق می ورزیدند. دختر دلگیر از بحث های پوچ و بی ارزش مادر و مادر شوهرش است که چطور باینش و کنایه شكن، آتشی به خرمن زندگی شان زدند و آن را نابود کردند. او در رابطه با ماجرای تلخ از دواجش می گوید: پدرم در کار تجارت بود و وضع مالی خوبی داشت، همه امکانات را برای ما فراهم می کرد و من هم که در ناز و نعمت بزرگ می شدم بدون دغدغه از مشکلات و آینده به درس خواندن ادامه می دادم و همیشه فکر می کردم با این اوضاع باید آینده بهتری انتظارم را بکشد. برعکس پدرم که خوش خلق و گره گشای فامیل و آشنایان بود مادرم بسیار مغرور و خودخواه بود و جواب فامیل را با نیش و کنایه می داد و خودش را برتر از خانم های اقوام می دانست. سر همین موضوع اقوام دل خوشی از مادرم نداشتند و فقط به خاطر پدرم با ما رفت و آمد می کردند. بزرگتر که شدم کم کم خواستگارهایم یکی یکی می آمدند و مادرم هر بار با یک بهانه آن ها را بدون پرسیدن نظرم رد می کرد و به همه می گفت که دخترم فعلاً قصد از دواج ندارد و می خواهد ادامه تحصیل بدهد. روز به روز مادرم از فامیل فاصله می گرفت تا آنها جرأت پیشنهاد از دواج یا پسرشان را به خود ندهند.

این موضوع گذشت تا این که یک خواستگار غریبه که به واسطه تجارت با پدرم آشنا شده بود به خواستگاری ام آمد. خیلی زود طی یک مراسم باشکوه ما به عقد هم در آمدیم و مراسم نامزدی ما شروع شد. همه چیز به خوبی و خوشی پیش می رفت تا این که دوباره نیش و کنایه مادرم شروع شد . مادرم توقع داشت بهترین های وسایل زندگی را برای من خریداری کنند تا بین فامیل باعث غرور و ایجاد حسادت شود. این کشمکش ها هر روز بیشتر می شد تا این که این بار سر خرید وسایل آشپزخانه بین مادرم و مادر شوهرم نزاع سختی در گرفت به گونه ای که نزاع به مدهای خانواده دو طرف نیز سرایت کرد و شعله های آتش کینه و غرور فوران کرد و خیلی زود نفرت و دشمنی جای عشق و محبت را گرفت . من که در ذهنم چنین روزی را تصور نمی کردم خودم را در برزخ دعای بین دو طرف ماجرا دیدم و در یک چشم به هم زدنی زندگی رویایی که برای آینده ام ساخته بودم دود شد و به هوار رفت و من ماندم و یک شناسنامه مهوور شده به مهر طلای و یک آینده مبهم و نا امید کننده.

سردرگمی رانندگان در کلاف پیچیده تقاطع دانشگاه آزاد

تقاطّع رعب آور

به تقاطع هستند نداشته باشد و برخورد خودروها در تقاطع باعث بروز تصادف می شود.
به گفته وی، بارها اتفاق افتاده که راننده ها هنگام ورود به این تقاطع دچار سردرگمی می شوند و نمی توانند تشخیص دهند حق تقدم با کدام یک از خودروهاست و همه با هم وارد تقاطع می شوند و کلاف سردرگمی در این تقاطع ایجاد می شود که هر لحظه ممکن است باعث بروز حادثه ای دلخراش شود.
یکی از دانشجویان دانشگاه آزاد بجنورد هم که تاکنون در این تقاطع ۳ بار تصادف کرده است با اشاره به قرار داشتن این تقاطع در مسیر بیمارستان امام علی (ع) گفت: خودروهای آمبولانس بیمارستان امام علی (ع) همواره باید از تقاطعی عبور کنند که هر چند دقیقه خودروها در آن به یکدیگر گره می خورند و حال اگر یک آمبولانس بخواهد به این گره نزدیک شود مشخص نیست چه اتفاقی برای بیمار داخل آمبولانس یا خودروهای عبوری از این تقاطع می افتد.
در همین ارتباط، معاون حمل و نقل و ترافیک شهرداری بجنورد مشکل اصلی این تقاطع را اختلاف سطح و میدان دید اعلام کرد و گفت: برای رفع این مشکل باید سطح آسفالت بخشی از این تقاطع را بالاتر ببریم که هم زمان بر است و هم هزینه بالایی می خواهد.

«حمیدی» افزود: رفع مشکل اساسی این تقاطع در اولویت های امسال برنامه های شهرداری در راستای رفع نقاط حادثه خیز قرار نگرفته است و برای رفع مشکل این تقاطع معاونت عمرانی شهرداری باید آن را در برنامه های سال بعد خود بگنجانند.
وی خاطرنشان کرد: البته امسال اقداماتی برای افزایش دید رانندگان انجام شده است.
وی تقاضای نصب چراغ راهنمایی و رانندگی در این تقاطع را رد کرد و گفت: بر اساس ظرفیت سنجی معاونت حمل و نقل و ترافیک شهرداری بجنورد حجم تردد خودروها در این تقاطع پایین است و به همین دلیل چراغ راهنمایی و رانندگی را برای این تقاطع لازم نمی بینیم.

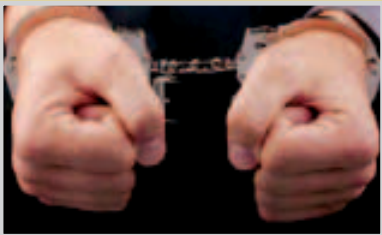
آن گونه که راننده یک خودروی آژانس گفت: ورودی بولوار دانشگاه از سمت خیابان بیمارستان امام علی (ع) به علت جزیره های مرتفع در سمت چپ معبر و باریک بودن خیابان، فضای دید محدودی دارد و راننده هنگام ورود به بولوار متوجه عبور خودروهایی که از سمت سه راهی امام علی(ع) در بولوار در حال حرکت هستند، نمی شود و این موضوع بارها در این بولوار موجب بروز حادثه شده است.
بر اساس اظهارات «نودهی»، تقاطع این بولوار با بولوار دانشگاه پیام نور هم به علت اختلاف سطح زیادی که با معابر همجوار تقاطع دارد، باعث می شود راننده هنگام ورود به تقاطع دید مناسبی از معابر دیگر و خودروهایی که در حال وارد شدن

گفت و گو با جوان رویا پردازی که سر از زندان در آورد

راه کجی که به منزل نرسید

یک دلال حرفه ای تبدیل شدن و دیری نگذشت که دوستانم موضوع را به پدر و مادرم دادند. وقتی یک روز مشغول خرید و فروش اجناس بودم ناگهان پدرم از پشت سر من را گرفت و سیلی محکمی به صورت من زد و مرا با خودش به خانه برد . من که دیگر تصمیم خودم را گرفته بودم و علاقه ای به درس خواندن نداشتم به پدرم گفتم می خواهم سر کار بروم و وقتی او دید که کوتاه نمی آیم من را به یکی از دوستانش که مدیرعامل شرکت چند مجتمع ساختمانی در حال احداث بود معرفی کرد

و از فردای آن روز به عنوان نگهبان مشغول به کار شدم . بعد از گذشت چند روز وقتی وارد انبار شدم و آن همه جنس را در کارگاه دیدم دوباره شیطان به سراغم آمد و وسوسه شدم و تصمیم گرفتم از این فرصت استفاده کنم و به قول خودم یک شبه بار خودم را ببندم و به آرزوی دوران کودکی ام که خریدن یک ماشین صفر بود برسم. انگار کسی مدام در گوشم نجوا می کرد و این که زودتر دست به کار شوم و تا دیر نشده از اعتماد مسئول کارگاه که به من داشت استفاده کنم. من شب تا صبح در محوطه ساختمان قدم می زدم و مدام توی ذهنم نقشه سرقت را پیاده می کردم و این که با پول فروش اجناس چه کار کنم و تصمیم گرفتم همان ماشینی را که از کودکی آرزو داشتم بخرم و با دوستان خود به مسافرت بروم. بالاخره زمان سرقت فرا رسید و نیمه شب که همه جا ساکت و تاریک بود در انبار را باز کردم و با ماشین وانت بار کارگاه که برای جابه جایی مصالح در اختیارم بود وارد انبار شدم و تمامی کنتورهای آب و کابل های برق را که ارزش زیادی داشت بار زدم و اجناس را به یک مالخر که از قبل با آن هماهنگ کرده بودم فروختم و به کارگاه برگشتم. روز بعد قبل از این که مدیرعامل بیايد خودم زودتر ماجرای سرقت اجناس کارگاه توسط سارقان ناشناس را به وی اطلاع دادم تا به من شک نکند و مدیر عامل ماجرای سرقت را به پلیس اطلاع داد. بعد از گذشت چند روز از این ماجرا وقتی دیدم اوضاع آرام شده و به قول خودم آب ها از آسیاب افتاده با پول سرقتی که به دست آورده بودم یک ماشین نسبتاً مدل بالا خریدم و داخل پارکینگ ساختمان پارک کردم و به همه گفتم ماشین مال یکی از دوستانم است که به من چند روزی امانت داده است. بعد از گذشت مدتی که مسئول ساختمان به رفتارهای من شک کرده بود موضوع را به پلیس گزارش داد و خیلی زود دستگیر شدم و به همه چیز اعتراف کردم و حالا دوران محکومیتم را سپری می کنم.



انگار ناغم را از همان ابتدا با سرقت بریده بودند. من از همان کودکی وقتی هوس داشتم چیزی را می کردم به جای تلاش برای به دست آوردن آن سعی می کردم تا بدون تلاش و با دزدی از دیگران آن را به دست آورم. این ها بخشی از صحبت های جوانی است که هم اکنون به جرم دزدی در زندان به سر می برد. او می گوید: روی دیدن پدر و مادرم را ندارم چرا که با ندانم کاری و بلند پروازی های من هم آینده خودم را تباه کردم و هم آبروی و حیثیت چندین ساله خانواده ام را بردم. پدرم بعد از این ماجرا دلشکسته شد و دیگر آن اعتباری را که قبلاً پیش دوستانش داشت ندارد.

او ماجرای سرقت هایش از کودکی تا جوانی را این گونه تعریف کرد: از همان بچگی به داشته های خودم قانع نبودم و چشم طمع به وسایل دیگران داشتم. بار اول که با مادرم به خانه یکی از همسایه ها رفته بودیم قبل از خروج از خانه همسایه من یواشکی مقداری پول را که روی طاقچه اتاق گذاشته بودند برداشتم و پنهان کردم. سریع به مغازه رفتم و مقداری خوراکی خریدم و به خانه برگشتم. وقتی مادرم خوراکی ها را در دست من دید پرسید که پول خوراکی ها را از کجا آوردی و من هم که ترسیده بودم همه چیز را گفتم و برای اولین بار یک کتک حسابی بابت این کار زشتم خوردم. هر چه قدر بزرگتر می شدم و خودم را بیشتر می شناختم حرص و طمع من افزون تر می شد. وقت برگشتن از مدرسه با دوستان به یکی از محله های قدیمی شهر می رفتم که پاتوق متعادان و سارقانی بود که مبادرت به خرید و فروش مواد و اجناس سرقتی می کردند و من هم با دیدن این صحنه ها جرقه ای در ذهنم زده شد که ترک تحصیل کنم و با خرید و فروش اجناس سرقتی به آرزوهای خود برسم . من هر روز به بهانه مدرسه کمی پول تو جیبی از مادرم می گرفتم و به محله قدیمی می رفتم و اجناس سرقتی را خرید و فروش می کردم، مدتی گذشت. به

دیبا

چهارراه مخابرات، مجتمع تجاری اصغرآزاده
طبقه زیرین مؤسسه میزان
۰۵۸-۳۳۳۲۲۷۶۶

لوازم لوکس منزل

